



سید کاظم طباطبایی

قوامی، ناصر: تفسیر (۲)، چاپ اول، دانشگاه پیام نور (از سری انتشارات متون درسی)، تهران، آذرماه ۱۳۷۴ خورشیدی.

#### درآمد

در نیمسال دوم سال تحصیلی ۱۳۷۴-۷۵ یکی از مراکز آموزشی دانشگاه پیام نور از نگارنده این سطور خواست تا تدریس درس های تفسیر دوره کارشناسی الهیات و معارف اسلامی آن مرکز را به عهده گیرد. نگارنده نیز این درخواست را به امید انجام خدمتی پذیرفت. از باب مقدمه باید به آگاهی خوانندگان گرامی برساند که نظام آموزشی دانشگاه پیام نور بر پایه آموزش از راه دور بنا شده؛ به این معنا که کتاب ها یا به تعبیر درست تر درسنامه هایی را در مرکز این دانشگاه فراهم می آورند و به مراکز آموزشی متعدّد آن می فرستند. این درسنامه ها در اختیار دانشجویان قرار می گیرد. آنان موظّفند این درسنامه ها را مطالعه کرده، برای زدودن گیرها و گشودن گره ها و مشکلات خود به استاد مراجعه کنند. در نظام این دانشگاه، ساعات تشکیل کلاس بسیار کم تر از آن مقداری است که در دیگر دانشگاه ها معمول و متداول است. البته این مقدار به اقتضای هر درس اندکی فرق می کند، به طور میانگین می توان گفت: در رشته های علوم انسانی، ساعت های تشکیل

کلاس حدود یک چهارم آن چیزی است که در دیگر دانشگاه‌ها جریان دارد. تازه برابر آخرین بخشنامه‌ها دانشجویان به حضور در همین جلسات محدود هم موظف نیستند، در نتیجه باید گفت: دانشجویان (دست کم در رشته‌های علوم انسانی این دانشگاه) خودخوان بوده، از راهنمایی‌های استاد بی بهره هستند. بنابراین به حق انتظار می‌رود که درسنامه‌های این دانشگاه، بیشتر از هر کتاب درسی دیگری، با نثر معیار و به صورت سراسر است، خوشخوان، بی غلط و یا لاقط کم غلط تدوین گردد و در عین سرشار بودن از نکات باریک علمی، از آرا و نظرات شاذّ تهی باشد. ولی نگارنده در خلال این همکاری کوتاه دریافت که پاره‌ای از درسنامه‌های این دانشگاه، کم‌ترین انتظارات پیشگفته را برآورده نمی‌سازد و این کاستی بیشتر از آن روست که بسیاری از این درسنامه‌ها از روی شتابزدگی و بعضاً نیز به دست افراد کم‌مایه و بی تجربه تالیف شده‌اند. یکی از این درسنامه‌ها مجموعه‌ای است به نام تفسیر (۲) تالیف آقای ناصر قوامی که نثر بیمار و لغزش‌های فراوانش نگارنده را واداشت به رغم در دست داشتن کارهای بنیادی‌تر این یادداشت‌ها را فراهم سازد. به امید آن که مسؤولان محترم دانشگاه پیام‌نور به طور اعمّ و مؤلف محترم به طور اخصّ بیشتر دقت کنند و از مشوّش ساختن ذهن دانشجویان و پراکندن و گسترش مطالب غلط بپرهیزند. زیرا بر همه ماست که اگر در کارنامه فرهنگی و علمی این مرز و بوم خدمتی را به ثبت نمی‌رسانیم، دست کم به خیانتی هم دست نیالاییم. بنا به گفته معروف «اگر آب نمی‌آوریم کوزه‌ای هم نشکنیم». پیش از هر چیز این نکته را یادآور می‌شود که نگارنده همیشه جزماً بر این باور بوده که هر کتابی (هرچند بد) به یک بار خواندن می‌ارزد. زیرا به قول حافظ:

کمال سرّ محبّت ببین نه نقص گناه که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند

به هر حال هر کتابی و نوشته‌ای کم یا بیش تهی از هنری نیست. ولی کتاب مورد نظر از این حیث استثنایی بود. زیرا با آن که به حکم معلّمی موظف بود آن را به دقت بخواند و در پیچ و خمهایش دانشجویان را راهنمایی کند، سرانجام نتوانست این کار را به پایان رساند. چه این که واژه‌واژه و جمله جمله آن به ذائقه ناگوار می‌آمد. از این رو بر آن شد تا یادداشت‌هایی درباره مهم‌ترین لغزش‌ها و کاستی‌های آن فراهم آورد و در معرض افکار عمومی قرار دهد و چون در خلال کار، دریافت که یادآوری لغزش‌های تمام کتاب سخن را به درازا می‌کشاند، از باب اینکه «مشّت نمونه خروار است»، به بررسی مطالب یک سوم کتاب بسنده کرد. البتّه عدل و انصاف به نگارنده حکم می‌کند که اگر درباره اثری به داوری

می نشیند، پیش از دست نهادن بر عیبهایش هنرش را برشمرد؛ ولی چون در این درسنامه هنری به چشم نمی خورد، بناچار یک راست به سراغ عیبهایش می رود. در این جا از این که لحن سخن اندکی تلخ و گزنده است، از پیشگاه مؤلف محترم و دست اندرکاران دانشگاه یاد شده بوزش می خواهد. چه این که گفته اند: «شفا بایدت داروی تلخ نوش».

### ساختار کلی کتاب

نگارنده درباره پیشینه علمی مؤلف محترم هیچ آگاهی ندارد؛ ولی با نگرستن به چهره کلی کتاب و اجزاء آن دانسته می شود که پیش از اندوختن تجربه ای در این کار، به سراغ کار خطیری چون تألیف کتاب درسی رفته و چون کار خطیر است، خطاهایش نیز بزرگ جلوه می کند. این مجموعه که با هدف آموزش تفسیر سوره های مبارکه انسان، جمعه، تین و علق فراهم آمده، پانزده بخش دارد و غالباً در هر بخش چند آیه از سوره های یاد شده را بررسی می کند. با نگرستن در فهرست مطالب و عناوین اصلی و فرعی بخش ها، چند کاستی مهم به چشم می خورد:

۱. نداشتن مقدمه: در نوشته های علمی و تحقیقی معمول است که نویسندگان، مقدمه یا پیشگفتاری می نویسند و در آن از ضرورت کار خویش سخن می گویند و هدف و انگیزه و روش کار خود را با خواننده در میان می گذارند. ولی این درسنامه از مقدمه بی بهره است. در عوض بخش اول کتاب که زیر عنوان «حمد و سپاس» نوشته شده و به مطالبی رجزگونه اختصاص دارد، جای مقدمه را گرفته است. این بخش با جمله هایی از قبیل «حمد و سپاس خداوندی را سزاست که به انسان کرامت و فضیلت عنایت فرمود...» آغاز می شود و با جمله هایی از قبیل «حمد و سپاس ذات قادر قهاری را سزاوار است که درباره کیفر و هلاک ظالمین... فرموده است...» پایان می پذیرد.<sup>۱</sup>

۲. بی ترجمه رها کردن آیات: معمولاً در تفسیرهای فارسی، ابتدا آیات را به فارسی گزارش می کنند و این کاری است بس سودمند، زیرا که ترجمه قرآن هم خود نوعی تفسیر است، منتها تفسیری کوتاه و موجز. ولی در این کتاب، آیات شریفه ترجمه نشده است. در حالی که مناسب بود ترجمه آیات به نقل از یکی از ترجمه های معتبر و روزآمد قرآن مانند ترجمه مرحوم رهنما یا آیتی یا فولادوند و یا... آورده می شد.

۳. نداشتن کتابنامه: حق این است که مؤلف در پایان کتاب فهرستی کامل از نام و

نشان منابع و مآخذ استفاده شده خود را به دست دهد. این فهرست ها معمولاً یا به ترتیب نام مؤلف یا به ترتیب نام کتاب است. کتاب مورد بحث چنین فهرستی ندارد. در عوض بخش دوم کتاب «درباره منابع» است. مؤلف در صفحه ۶ می نویسد: «اسامی بعضی از منابع و مختصری از شرح حال صاحبان منابع در این بخش از نظر خوانندگان می گذرد». معرفی منابع در این بخش نه به ترتیب الفبایی است و نه به ترتیب تاریخ تألیف و نه به تفکیک تفاسیر فارسی از عربی است و نه به تفکیک تفاسیر شیعه از سنی. بلکه به همان ترتیبی که دم دست مؤلف قرار گرفته اند، معرفی شده اند. افزون بر آن در بسیاری از موارد نام تفسیر را به درستی برای دانشجو بازگو نمی کند. مثلاً به جای «الکشاف عن حقائق التنزیل» می گوید: تفسیر «زمخشری» (ص ۷). در پاره ای از موارد هم نام تفسیر را غلط به کار می برد. برای نمونه از تفسیر «قرطبی» به نام «جامع لاحکام القرآن» یاد می کند. (ص ۷) درحالی که نام درست آن «الجامع لاحکام القرآن» است.

۴. **نداشتن ضمایم:** از قبیل فهرست آیات و احادیث، نام های خاص، جای ها و... هر چند که در کنار وجود عیب های بنیادی تر در این نوشته، این کاستی چندان مهم جلوه نمی کند.

۵. **مرزبندی نکردن مطالب:** در این درسنامه بررسی های واژه شناختی از مباحث اعرابی و حرفی و این هر دو از مطالب کلامی جدا و مرزبندی نشده است.<sup>۲</sup>

۶. **یکنواختی روش مؤلف:** روش مؤلف یکنواخت و خسته کننده است. غالباً به آیات از زاویه نحوی نگاه می کند و مقداری از اقوال تفسیری را هم به کمک چسب و قیچی و غالباً همراه با غلط به آن می افزاید. بنابراین اگر بخواهیم جای آن را در کنار آثار همانند نشان بدهیم، باید بگوییم: این درسنامه نه حرف تازه ای دارد و نه مطالب دیگران را به روش بهتر و یا ساده تری عرضه می کند، بلکه التقاطی است ناشیانه، شتابزده و ناهماهنگ از پاره ای از اقوال تفسیری.

### نثر بیماریار درسنامه

نثر درسنامه، ناهموار، بدخوان، پرغلط، پرنوسان و پرگیرو گره است و به همین دلیل هم حال خواننده را می گیرد و هم خطاهایش پیوسته مانند ریگی در غذا اشتهای را کور می کند. این ناهمواری عمدتاً از چهار علت ناشی می شود: الف- بیماری نحوی. ب- عربی گرایی. ج- کاربرد نادرست واژگان. د- بی اعتنائی به نشانه های نگارشی.

**الف - بیماری نحوی:** ساختار دستوری بیشتر جمله های کتاب، بیمار، ناهنجار و ناقص است. فعل بسیاری از جمله ها حذف شده و واژه ها در جمله ها در جای واقعی خود نشانده نشده اند. نمونه های زیر شاهد گویای مدّعی نگارنده است:

۱. «حمد و سپاس و ستایش مر مالک روز حساب و روز جزا را سزاوار است که با نفخه در صور و با یک صیحه واحده تمام بشریت را یکباره و یک لحظه مبعوث [؟] و به سوی وی شتابان [؟] و از روی حسرت و ندامت و پشیمانی فریاد برآورده که ای وای بر ما چه کسی ما را از خوابگاه و جایگاه مرگ زنده و مبعوث کرده، ندا می رسد...». (ص ۴) در این جا دست کم سه غلط به چشم می خورد: یکی این که «نفخه در صور» ظاهراً غلط و درست آن «نفخ در صور» به معنای دمیدن در شیپور باشد. دیگر این که «یک صیحه واحده» نیز ناموجه است. باید گفت: «یک صیحه» یا «صیحه واحده». دیگر این که پیش از آوردن فعل جمله پایه، جمله دیگری را به آن عطف کرده و در جمله بعدی هم فاعل را ذکر نکرده است. در نتیجه جمله موهم این معناست که - العیاذ باللّه - خدا از روی حسرت و ندامت فریاد برآورده است!

۲. «این تفسیر [الدّر المنثور] با حاشیه کتاب تنویرالمقیاس [المقباس] فی تفسیر ابن عبّاس اخیراً نیز در ... به چاپ رسیده است» (ص ۷). باید از مؤلف محترم پرسید: آیا مقصود از این عبارت کُتاب این است که تنویرالمقباس حاشیه ای دارد و آن حاشیه همراه با این تفسیر چاپ شده یا خود تنویرالمقباس در حاشیه الدّر المنثور چاپ شده است؟ البته به نظر می رسد مقصود مؤلف شقّ دوم باشد.

۳. «مرحوم ملامحسن فیض در قم نشوونما کرده و سکونت داشته و به شیراز مسافرت [؟] و علوم عقلیه را نزد فیلسوف و عارف نامی ملاصدرا فراگرفته ... این عالم متألّه و عارف با الله [بالله] در هزارونودویک هجری قمری در کاشان وفات [؟] و در آنجا مدفون است» (صص ۹-۱۰).

۴. «اکثر قریب به اتفاق مفسّرین اعمّ از شیعه و سنّی و بر اساس احادیث و روایات فراوان از طریق شیعه و سنّی سوره مبارکه دهر و یا انسان و یا معروف به سوره هلّ آتی از آیه شریفه انّ الابرار یشرّبون من کأس کان مزاجها کافوراً تا آیه شریفه وکان سعیکم مشکوراً در شأن حضرت امیرالمومنین علی و حضرت زهرا و حضرت امام حسن علیهم السلام و حضرت امام حسین علیهم السلام و جاریه آنان قضه نازل شده است می دانند» (ص ۲۳).

نگارنده برای رعایت اختصار، داوری دربارهٔ درست و نادرست این جمله‌ها را به عهدهٔ خوانندگان می‌گذارد.

**ب- عربی‌گرایی:** کاربرد عربی در فارسی و حدّ و مرز آن همواره در دورهٔ معاصر موضوع سخن زبان‌شناسان، ادیبان و نویسندگان بوده است. آنچه مسلم است واژه‌های عربی را در فارسی باید به هنگام ضرورت و به مقدار ضرورت به کار گرفت و هنگامی که برای بیان معنایی واژهٔ فارسی رسا، زیبا و جاافتاده‌ای در دسترس باشد، به کارگرفتن واژه‌ها و تعبیرات عربی روا به نظر نمی‌رسد.<sup>۳</sup> بدترین نوع عربی‌گرایی، تقلید از ساختار نحوی جمله‌های عربی است. در نوشتهٔ موردنظر با گونه‌ای از عربی‌گرایی افراطی روبه‌رو می‌شویم. در این نوشته بی‌آن که ضرورتی درمیان باشد، از واژه‌ها و تعبیرات عربی فراوان استفاده شده است. برای نمونه از واژهٔ مکتبه به جای کتابخانه (ص ۷)، کلمات به جای سخنان (ص ۹)، کأسها به جای پیاله‌ها (ص ۱۹)، آثمین به جای گناهکاران (ص ۲۳) و نهج به جای گونه یا صورت (ص ۲۴) می‌توان یادکرد. درحالی که می‌دانیم در فارسی واژهٔ «مکتبه» نه نزد عوام و نه نزد خواص به معنای کتابخانه کاربرد ندارد و واژهٔ «کلمات» بیشتر به معنای واژه‌ها به کار می‌رود نه به معنای سخنان.

**ج- کاربرد نادرست واژگان:** در این درسنامه بسیار دیده می‌شود که مؤلف واژه‌ها را به گونه‌ای نادرست به کار می‌گیرد. در این بخش از مطلب، به آوردن دو نمونه بسنده می‌کنیم:

۱. «... بدین جهت بوی تهمت تصوّف زدند که دامن این عالم و عارف ربّانی و الهی از افکار انحرافی طائفه منحرف تصوّف مبرّاء است» (ص ۱۰). در این جا افزون بر نادرست بودن ساختار نحوی جمله، واژهٔ تصوّف به غلط به جای صوفیه یا متصوّفه به کار رفته است.

۲. «... ابتدا حضرت علی علیه السلام آن قرص نان مربوط به خود را به مسکین عطا فرمود به تبعه [= پیروی] آن حضرت، حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیهما السلام [کذا] نیز سهم خود را به مسکین عطا فرمودند» (ص ۲۴). توضیح اینکه «تبعه» جمع «تابع» و به معنای پیروان است نه به معنای پیروی<sup>۴</sup> و اساساً در این جا ضرورتی در به کارگرفتن این واژهٔ عربی درمیان نیست؛ بلکه به راحتی می‌توان گفت: به پیروی آن حضرت.

**د- بی‌اعتنایی به نشانه‌های نگارشی:** روشن است که سجاوندی یا نشانه‌های

نگارشی «خواندن و در نتیجه فهم درست مطالب را آسان و به رفع پاره‌ای ابهام‌ها - از جمله ابهام‌هایی که ناشی از عدم انعکاس عناصر گفتاری در نوشته است - کمک می‌کند».<sup>۵</sup> به رغم این اهمیت، در این درسنامه سجاوندی به درستی - و بلکه باید گفت مطلقاً - رعایت نشده است. جمله‌هایی از این کتاب که در بالا بدانها استشهاد شد و نیز جمله‌هایی که در سطور آینده به مناسبت گزارش خواهند شد، گواه درستی این مدعا تواند بود. بنابراین تنها به آوردن یک نمونه بسنده می‌کنیم. در صفحه ۹ می‌خوانیم: «تفسیر - صافی - تالیف ... ملامحسن فیض کاشی ...». پرسش این است که چرا کلمه «صافی» میان دو خط فاصله قرار گرفته است؟

### غلط‌های فاحش چاپی و املائی

بر نثر بیمار کتاب، اغلاط فاحش چاپی و املائی آن را نیز باید افزود. به طور متوسط می‌توان گفت در هر صفحه از این کتاب دست کم پنج غلط فاحش به چشم می‌خورد که اگر این عدد را در شمار صفحات کتاب ضرب کنیم، نتیجه می‌گیریم که در این درسنامه بیش از پانصد غلط وجود دارد. سوگمندانه باید گفت: این غلط‌ها که چهره این درسنامه را بسیار زشت جلوه می‌دهد، غالباً در آیات قرآن و احادیث شریف رخ داده است. نگارنده اینک فهرستی از این غلط‌ها را همراه با صورت درست آن در کروشه در برابر دید خوانندگان می‌گذارد و در پاره‌ای از موارد توضیحاتی کوتاه بر آنها می‌افزاید:

۱. ص ۱: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ... وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ [كَثِيرٍ مِمَّنْ] خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (الاسراء/۱۷/۷۰).
۲. ص ۱: «وَلَا تَضُرَّهُ مَعْصِيَةٌ عَن [مَنْ] عَصَاءَ...».
۳. ص ۲: «... لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ [بِالْقِسْطِ]...» (الحديد/۵۷/۲۵). تقریباً می‌توان گفت: در تمام جاهایی که بای جازه بر سر اسم دارای الف و لام درآمده، این غلط تکرار شده است.
۴. ص ۲: «- وَبُرْزَةِ الْجَهِيمِ [بُرْزَتِ الْجَحِيمِ] لِلْغَاوِينَ-» (الشعراء/۲۶/۹۱).
۵. ص ۴: «... فَالْتَقَى [فَالْتَقَى] الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدُّ قُدْرَ» (القمر/۵۴/۱۲).
۶. ص ۴: «- وَإِنَّ الْفُجَارَ لَفِي جَهِيمِ [جَحِيمِ]-» (الانفطار/۸۲/۱۴).
۷. ص ۴: «- وَاقِيمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَخْسِرُوا الْمِيزَانَ الْآتُفُوا فِي الْمِيزَانِ وَاقِيمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَخْسِرُوا الْمِيزَانَ [الرَّحْمَنِ/۵۵/۷-۹].»

۸. ص ۵: «وَكَمْوَدَ الَّذِي [الَّذِينَ] جَابُوا الصَّخْرَةَ [الصَّخْرَ] بِالْوَادِ... فَاكْثَرُوا [فَاكْثَرُوا] فِيهَا  
الْفَسَادَ...» (الفجر/ ۸۹/ ۱۲-۹).

۹. ص ۱۴: «... ثُمَّ وَنَا [دَنَا] فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى [فَأَوْحَى [إِلَى] عَبْدِهِ مَا أَوْحَى وَ  
[وَأَوْ زَايِدَ اسْت] مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ وَ [وَأَوْ زَايِدَ اسْت] مَا رَأَى» (النجم/ ۵۳/ ۸-۱۱).

۱۰، ص ۱۹: «انسانها دو نوع اند یک عده سپاسگذار [سپاسگزار] و شاکرند...». باید در نظر داشت که «گزار» در این جا از مصدر «گزاردن» به معنای «به جا آوردن»، «ادا کردن» و «انجام دادن» است؛ نه از «گذاشتن» به معنای «نهادن چیزی روی چیزی» یا «قرارداد کردن». بنابراین باید با «ن» نوشته شود.<sup>۷</sup>

۱۱. ص ۲۱: «إِنَّ حَرْفَ اسْتِ وَ مَا كَافِيهِ [كَافَهُ] اسْتِ وَ بِأَمْرِ حَصْرٍ رَا دَارِنْد.»

۱۲. ص ۲۲: «وَالْأُخْرَا [وَالْأُخْرَى] التَّسْنِيم.»

۱۳. ص ۲۳: «يُعْرِفُ الْمَجْرَمُونَ بَسِيَاهُمْ [بَسِيَاهُمْ]. (الرحمن/ ۵۵/ ۴۱)

۱۴. ص ۲۶: «تَزْلِيلًا [تَزْلِيلًا] مَنْصُوبٌ اسْتِ وَ مَصْدَرٌ اسْتِ...».

به نظر می‌رسد این درسنامه را یک فرد ناآگاه و بی تجربه از نوار پیاده کرده و بی آن که آن را اندکی اصلاح یا ویراستاری کرده باشند، به چاپخانه سپرده‌اند. بسیاری از غلط‌هایی که نمونه‌هایش یاد شد، از همین راه وارد این درسنامه شده‌است.

### سهل انگاری در گزارش مطالب

در نوشته‌های علمی و تحقیقی در مقام استفاده از آثار و آراء دانشمندان، روش درست این است که به حاصل مقصود و نتیجه سخن آنان استناد کنند؛ نه اینکه پی درپی به نقل مستقیم سخنان آنان پردازند. مگر آن که به خاطر ضرورت یا لطافتی بخواهند عین تعبیر گوینده یا نویسنده‌ای را حفظ کنند و به آگاهی خواننده برسانند. در درسنامه مورد بحث ضعفی که زیاد به چشم می‌خورد، این است که بدون وجود ضرورتی مؤلف محترم به نقل مستقیم سخنان مفسران، محدثان و شرح حال نگاران می‌پردازد و بدتر این که در این نقل قولها اندک دقتی هم به کار نمی‌گیرد. برای اثبات این ادعا چند نمونه از این نقل قولها را با متن اصلی مقایسه می‌کنیم:

۱. وی در صفحه ۱۱ می‌نویسد: «كشف الظنون می‌گوید معالم التنزيل فی التفسیر

للامام محی السنّة محمد الحسین محمد بن الحسین بن مسعود القراء البغوی الشافعی



المتوفى به سال ۵۱۶ هجری قمری».

در حالی که این مطلب در کشف الظنون چنین است: «معالم التنزیل فی التفسیر للامام محیی السنّة ابی محمد حسین بن مسعود الفراء البغوی الشافعی المتوفى سنة ۵۱۶ ستّ عشرة وخمسامة»<sup>۱</sup>. افزون بر سهل انگاری در نقل مطلب، باید توجه داشت که نقل قول مستقیم در این جا ضرورتی ندارد.

۲. در صفحه ۲۴ درباره شان نزول بخشی از سوره دهر با استناد به تفسیر نورالثقلین

می نویسد:

«فی کتاب مناقب لابن شهر آشوب وروی ابوصالح ومجاهد والضحاک والحسن وعطاء وقتادة ومقاتل وابن عباس وابن مسعود وابن جبیر وابن شعیب والحسن بن مهران والنقاش والقشیری والشعلبی والواحدی فی تفسیرهم وصاحب اسباب النزول والخطیب المکی فی الاربعین وابوبکر شیرازی فی نزول القرآن فی امیر المؤمنین علیه السلام همه این افراد گفته اند که این سوره از آیه ۵ الی آیه ۲۲ در شأن علی علیه السلام نازل شده است. بنابر نقل ابن شهر آشوب.

- وروی اهل البيت علیه السلام عن الاصبع بن نباته وغيرهم عن الباقر عليه السلام واللفظ له فی قوله تعالى. یعنی از طریق اهل بیت از اصبع بن نباته و غیر اصبع بن نباته از حضرت امام باقر علیه السلام نقل شده که خلاصه آن چنین است فی قوله تعالى هل اتي على الانسان حين من الدهر إنه مرض الحسن والحسين عليهما السلام فعاداهما رسول الله صلى الله عليه وآله فی جميع اصحابه وقال لعلی یا ابوالحسن لو نذرت فی ابنیک نذراً عافاهما الله فقال أصوم ثلاثة أيام وكذلك قالت فاطمة والحسن والحسين وجاریتهم فضة فبرئاً فأصبّحوا صياماً وكیس عند هم طعام فانطلق علی جارله من اليهود يقال له فنحاص بن الحارثا وفي رواية شمعون بن حاريا يستقرضه وكان يعالج الصوف فاعطاه جزءة من صوف وثلاثة أصوع من شعير وقال تعزلها ابنة محمد فجاء بذلك فغزلت فاطمة ثلث الصوف طيحت صاعاً من الشعير وعجنته وحبرت منه خمسة اقراص فلما جلسوا خمستهم فاول لقمه كسرهما على عليه السلام اذا مسكين على الباب يقول السلام عليكم يا اهل بيت محمد انا مسكين من مساكين المسلمين اطعموني مما تأكلون اطعمكم الله على موائد الجنة فوضع اللقمه من يده».

از سنجش نقل قول بالا با آنچه در تفسیر نورالثقلین آمده، سهل انگاریها و در نتیجه

لغزشهای متعدد مؤلف محترم آشکار می شود. دقت کنید:

«فی کتاب المناقب لابن شهر آشوب و روی ابوصالح ومجاهد والضحاك والحسن وعطا وقتادة ومقاتل واللیث وابن عباس وابن مسعود وابن جبیر وعمرو ابن شعیب والحسن بن مهران والنقاش والقشیری والثعلبی والواحدی فی تفسیرهم وصاحب أسباب النزول والخطیب المکی فی الاربعین وابوبکر الشیرازی فی نزول القرآن فی أمير المؤمنين علیه السلام والاشنهی فی اعتقاد أهل السنة وأبوبکر محمد بن احمد بن الفضل النحوی فی العروس فی الزهد وروی أهل البيت علیهم السلام عن الاصبع بن نباتة وغيرهم عن الباقر علیه السلام واللفظ له فی قوله تعالی: «هل اتی علی الانسان حین من الدهر» انه مرض الحسن والحسین علیهما السلام فعادهما رسول الله فی جمیع اصحابه وقال لعلی: یا ابا الحسن لو نذرت فی ابنيک نذراً عافهما الله، فقال: أصوم ثلاثة ايام وكذلك قالت فاطمة والحسن والحسین وجاریتهم فضاة فبرئاً فأصبحوا صیاماً وليس عندهم طعام. فانطلق علی الی جاره من اليهود یقال له فنحاص بن الحاراء وفی رواية شمعون بن حاريا يستقرضه وكان یعالج الصوف، فأعطاه جزءاً من صوف (۱) وثلاثة أصوع من شعیر، وقال: تغزلها ابنة محمد فجاء بذلك فغزلت فاطمة ثلث الصوف ثم طحنت صاعاً من الشعیر وعجنته وخبزت منه خمسة أقراص، فلما جلسوا خمستهم فأول لقمة كسرهما علی علیه السلام اذا مسکین علی الباب یقول: السلام علیکم یا أهل بیت محمد انا مسکین من مساکین المسلمین أطعمونی مما تأکلون أطعمکم الله علی موائد الجنة فوضع اللقمة من یده»<sup>۹</sup>.

باید افزود: افزون بر سهل انگاری در نقل مطلب، در گزارش آن به فارسی نیز مرتکب خطای زنده ای شده، می نویسد: «خلاصه مطلب بدین نهج است که بیماری مختصری بر حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام عارض شد که به اتفاق حضرت علی و حضرت زهرا سلام الله علیهما نزد حضرت خاتم الانبیاء مشرف شدند...»<sup>۱۰</sup> در حالی که در حدیث آمده: «پس از بیماری حسن و حسین علیهم السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان جمگی یارانش به عیادت آن دو رفت؛ نه اینکه آن دو همراه با حضرت علی و حضرت زهرا علیهم السلام خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته باشند. معمولاً هم رسم بر این است که به عیادت بیمار می روند، نه این که بیمار را به دیدار کسی ببرند.

۳. در صفحه ۲۸ باز هم درباره شأن نزول همان سوره می نویسد: «قال شیخ الطائفة ابی [ابو] جعفر الطوسی وقدوردت [روت] الخاصة والعامة أن هذا [هذه] الآيات نزلت فی علی علیه السلام وفاطمه والحسن والحسین علیهم السلام... وأنزل فیهم هذه السورة وكفاك بذلك

فضیلة جزيلة [تتلى] الى يوم القيامة...». در این نقل قول، مؤلف محترم کلمه «رَوَتْ» را به «وردت» و «هذه» را به «هذا» تصحیف کرده و کلمه «تُتلى» را هم از قلم انداخته است. وی نه تنها در نقل سخن شیخ سهل انگاری کرده؛ بلکه در ترجمه آن نیز زیر تاثیر این تصحیف قرار گرفته و به جای آن که بگوید: «شیعه و سنی روایت کرده اند...»، گفته است: «شیخ طوسی می فرماید از طریق شیعه و سنی وارد شده است...»<sup>۱۱</sup>.

### ترجمه نکردن نقل قول های عربی

عقل و منطق ایجاب می کند هنگامی که در یک اثر فارسی مطلبی به زبان دیگر نقل می شود، آن مطلب را به زبان فارسی برگردانند. به ویژه آن که مخاطبان آن کتاب دانشجویانی باشند که کم تر به استاد دسترسی دارند. در این درسنامه عبارات بسیاری به چشم می خورد که از تفاسیر عربی یا کتاب های حدیث نقل شده، بی آن که مؤلف، آنها را به فارسی ترجمه یا گزارش کرده باشد. برای نمونه در صفحه ۲۲، روایتی از پیامبر ﷺ به نقل از تفسیر قرطبی می آورد، ولی آن را ترجمه نمی کند. همچنین در همان صفحه نظر تفسیری از یکی از تابعان به نام مُقاتل بن سلیمان (د. ۱۵۰ هـ.) نقل می کند، بدون آن که آن را ترجمه یا مفهومش را بیان کند.<sup>۱۲</sup>

### ارجاع های نادرست یا ناقص

روش مؤلف در ارجاع به منابع و مآخذ نیز تهی از خطا نیست. زیرا در بسیاری جاها به جای آن که در زیرنویس، خواننده را به نام اصلی کتاب و مشخصات آن رهنمون سازد، مثلاً می نویسد: تفسیر کشف الاسرار (ص ۳۱)، تفسیر قرطبی (ص ۲۲) و تفسیر فخر رازی (ص ۳۲). در حالی که نام این کتابها آن گونه که در روی جلد آنها نقش بسته، به ترتیب چنین است: کشف الاسرار و عده الابرار، الجامع لاحکام القرآن و مفاتیح الغیب. این روش از آن رو نادرست است که برگه های کتابخانه ها بر پایه نام کتاب و نام نویسنده - به آن صورت که روی جلد آمده نه به آن گونه که ما می پسندیم - تنظیم می گردد. بنابراین اگر خواننده ای بخواهد درباره مطلبی به آگاهی بیشتر دست یابد، با این روش دچار سردرگمی و اتلاف وقت می شود.

افزون بر خطای بالا، در بسیاری جاها می بینیم که مؤلف مآخذ خود را به درستی به

دست نمی دهد. مثلاً در زیرنویس فقط می نویسد: کتاب طلب و اراده امام خمینی. بی آن که به مشخصات چاپ و یا صفحه موردنظر اشاره ای بکند.<sup>۱۳</sup> در بسیاری از موارد نیز اساساً از مأخذ خود نام نمی برد. برای نمونه در صفحه ۱۵ روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می کند، ولی مأخذ خود را نشان نمی دهد. در صفحه ۲۲ نیز به یک اظهارنظر تفسیری از مقاتل استناد می کند و مأخذ خود را به دست نمی دهد.

### لغزش های علمی و محتوایی

آنچه تاکنون درباره این درسنامه گفته شد، شاید در نگاه برخی از خوانندگان چندان مهم جلوه نکند. زیرا بیشتر به شکل و روش مؤلف مربوط می شود نه به محتوای اثرش. ولی اکنون خواهیم دید محتوای کتاب نیز از شکل و صورتش وضع بهتری ندارد. زیرا هر صفحه یا بخشی را که بگشاییم با لغزش های علمی غیرقابل اغمازی روبه رو می شویم. اینک پاره ای از آن لغزش ها را همراه با توضیحاتی کوتاه در معرض داوری خوانندگان گرامی می گذاریم.

۱. در صفحه ۸ می نویسد: «این تفسیر [المیزان] توسط دانشمند مجاهد علامه گرامی قمی ترجمه شده است». نگارنده در نمی یابد مقصود مؤلف از این «علامه گرامی قمی» چه کسی است. زیرا تا آن جا که می داند *المیزان فسی تفسیر القرآن* ابتدا به همت جمعی از دانشمندان از جمله آقای ناصر مکارم شیرازی، محمدجواد حجّتی کرمانی، محمدتقی مصباح یزدی، محمدرضا صالحی کرمانی، محمدعلی گرامی، سیدمحمد خامنه ای، عبدالکریم نیری بروجردی و سیدمحمدباقر موسوی همدانی به فارسی درآمده است. به این صورت که هریک از دانشمندان نامبرده، جلد یا جلدهایی از آن تفسیر گران سنگ را به فارسی برگردانده اند. ولی بعدها گویا بنا به تمایل خود علامه طباطبایی جملگی آن تفسیر به خامة آقای سید محمدباقر موسوی همدانی به فارسی گزارش شده است و امروزه همین ترجمه بیشتر در دسترس شیفتگان قرآن قرار دارد.

۲. در صفحه ۹ می نویسد: «تفسیر جلالین تألیف علامه محقق جلال الدین محمدبن المحلی الشافعی و حاشیه بر این تفسیر جلالین تألیف احمدبن محمد الصاوی المالکی الخلوقی که در حاشیه همین تفسیر جلالین چاپ شده». ولی باید دانست که تفسیر جلالین را همان طور که از نامش پیداست- دو تن تألیف کرده اند: یکی جلال الدین محمدبن احمد

محلّی (د. ۸۶۴ هـ.) و دیگری جلال الدین عبدالرحمن سیوطی (د. ۹۱۱ هـ.). توضیح اینکه جلال الدین محلّی قرآن را از سوره کُهِف تا سوره ناس به گونه ای کوتاه و مختصر تفسیر می کند. سپس به تفسیر سوره حمد می پردازد و پس از اتمام تفسیر آن سوره به دیار باقی می شتابد. بعدها سیوطی راه محلّی را در تفسیر پی می گیرد و تفسیر او را از سوره بقره تا پایان سوره اسراء به همان سبک تکمیل می کند و برای پیشگیری از اشتباه، تفسیر سوره حمد را در پایان تفسیر محلّی می نهد.<sup>۱۴</sup> از همین رو این تفسیر را تفسیر جلالین (دو جلال) نامیده اند.

۳. در صفحه ۱۱ مؤلف تفسیر فتح البیان فی مقاصد القرآن را چنین معرفی می کند: «ابوالطیب صدیق بن حسین بن علی النجاری القنوجی [کذا] متوفی به سال ۱۲۸۱ هجری قمری». ولی نام و تاریخ درست درگذشت نویسنده فتح البیان به شرح زیر است: ابوالطیب محمد صدیق حسن خان بن حسن بن علی بن لطف الله حسینی بخاری قنوجی (منسوب به جایی به نام قنوج در هند) درگذشته به سال ۱۳۰۷ ق/ ۱۸۹۰ م.<sup>۱۵</sup>

۴. در این درسنامه پس از انتخاب دسته ای از آیات برای تفسیر، عنوانی می آید بدین شرح: «تجزیه و ترکیب و لغت». روشن است که مقصود از تجزیه بیان هویت صرفی کلمه و مقصود از ترکیب بیان جایگاه نحوی آن در جمله است. ولی مؤلف محترم مطلقاً به بیان هویت صرفی کلمات نمی پردازد؛ بلکه تنها اعراب آنها را بیان می کند. از این جا دانسته می شود که وی تجزیه و ترکیب را به یک معنا به کار می برد. گواه آشکار این مطلب این است که در صفحه ۱۲ می نویسد: «بسم الله الرحمن الرحيم را به بیش از پنج وجه می توان تجزیه و ترکیب نمود». آنگاه در پی این سخن - چنانکه خواهیم دید - به ترکیب بَسْمَلَه می پردازد. اینک باید پرسید: آیا بر ما رواست که تجزیه و ترکیب را که دو معنای متفاوت دارند، به یک معنا به کار بگیریم و این دریافت نادرست را عملاً به دانشجویان هم منتقل کنیم؟

۵. در صفحه ۱۲ می نویسد: «بسم الله الرحمن الرحيم را به بیش از پنج وجه می توان تجزیه و ترکیب نمود. اول به همین صورت که نوشته شده: با حرف جارّه است، اسم مجرور بیا است متعلق به فعل مقدرّ ابتداء [ابتداء] یا استعین الله مضاف الیه رحمن صفت الله و رحيم صفت بعد از صفت الله دوم در اول رحمن و در اول رحيم هو در تقدیر می گیریم بدین صورت بسم الله هو الرحمن هو الرحيم که هو مبتدا الرحمن مرفوع خبر مبتداء، باز هو مبتداء،

الرحیم مرفوع خبر مبتداء سوم در اول رحمن و اول رحیم فعل اَعْنَى در تقدیر بگیریم بدین صورت بسم الله اَعْنَى الرَّحْمَنِ وَاَعْنَى الرَّحِيمِ که اَعْنَى فعل رَحْمَنْ منصوب مفعول اَعْنَى فعل الرَّحِيمِ منصوب مفعول اَعْنَى. چهارم در اول الرحمن هو در تقدیر بگیریم و در اول الرَّحِيمِ اَعْنَى در تقدیر بگیریم بدین صورت بسم الله هو الرَّحْمَنْ اَعْنَى الرَّحِيمِ، پنجم به عکس این صورت یعنی بسم الله اَعْنَى الرَّحْمَنِ هو الرَّحِيمِ».

به عقیده نگارنده از این وجوه پنجگانه، جز وجه اول، بقیه در یک درسنامه تفسیری نه تنها سودمند نیست؛ بلکه زیان ها و بدآموزی هایی هم در پی دارد. زیرا قرائت قرآن در پرتو اجتهاد نحوی و زیر تأثیر دانش و ذوق عربیت هرگز روانی باشد؛ بلکه قرآن را باید بدان گونه قرائت کرد که قاریان آن را یکی پس از دیگری نقل کرده و با اسناد صحیح به پیامبر ﷺ نسبت داده اند. به عبارت دیگر به صرف این که قرائتی مطابق قواعد عربی باشد، اگر روایت و نقل آن را تأیید نکند، نمی توان به درستی آن معتقد گشت.<sup>۱۶</sup> بنابراین اعراب جمله های قرآنی بر پایه قرائت های فرضی - نه قرائت های معروف و متداول - ممکن است در یک کتاب نحوی درست باشد، ولی در یک نوشته تفسیری درست به نظر نمی رسد. به همین دلیل گاه دیده می شود که مفسران می نویسند: این جمله را در غیر قرآن به چند صورت می توان ترکیب کرد. اینک باید دانست هیچ یک از قاریان معروف و معتبر قرآن بَسْمَلَه را به صورت هایی که در وجوه دوم تا پنجم فرض کرده، قرائت نکرده اند.<sup>۱۷</sup>

گفتنی است که بیشتر تفاسیر و کتاب های اعراب القرآن هم در اعراب بَسْمَلَه همان وجه اول را بیان کرده اند<sup>۱۸</sup> و این می تواند موید سخن نگارنده باشد.

۶. در همان صفحه می افزاید: «همانطوریکه [همان طوری که] اشاره شد در بسم الله الرحمن الرحیم چند کلمه باید مورد بحث قرار گیرد اول کلمه الله بعد از آن کلمه رحمن و رحیم». نخست باید گفت: برخلاف گفته مؤلف، پیش از این به مطلب اشاره ای نشده است. دیگر آن که مؤلف محترم وعده خود را فراموش کرده و کلمه الله را بررسی نکرده است.

۷. در صفحه های ۱۲ تا ۱۷ ضمن یک بحث کلامی گسیخته و مشوش درباره این که رحمان و رحیم از صفات ذات خداوند است یا از صفات فعل او، به باتلاق الکلام یجر الکلام درمی غلتد و در نتیجه به بحث درباره صفت تکلم و نظر معتزله و اشاعره و امامیه در این باره می پردازد و سرانجام خواننده سرگردان می ماند که آیا رحمان و رحیم صفت ذات خداوند است یا صفت فعل او.

۸. در صفحه ۱۳ به مناسبتی به آیه شریفه زیر استشهاد می‌کند: «تلك الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ. مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ...» (البقره/۲/۲۸۳). به دنبال آن، آیه را چنین معنا می‌کند: «یعنی این پیغمبران را برخی بر بعضی برتری دادیم و بعضی بر بعضی فضیلت دارند و بعضی هم با خدا سخن گفتند». معنایی که مؤلف محترم از آیه عرضه می‌دارد، هم ناقص است و هم غلط. البته ناقص بودنش تا اندازه‌ای قابل اغماض است. چه این که می‌توان گفت: هدف او معناکردن موضع شاهد از آیه بوده، نه همه آن. ولی غلط بودن آن به هیچ روی شایسته چشم‌پوشی نیست. با اندکی دقت در جمله «مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ» دانسته می‌شود که کلمه «الله» فاعل جمله و مفعول آن ضمیر محذوفی است که به کلمه «مَنْ» برمی‌گردد. (یعنی: مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ).<sup>۱۹</sup> بنابراین در معنای این جمله باید گفت «خدا با برخی از آنان سخن گفت». ولی مؤلف محترم نوشته: «بعضی هم با خدا سخن گفتند»: یعنی فاعل را به جای مفعول نشانده است.

۹. در صفحه ۱۷ در ترکیب بخشی از آیه شریفه «هل آتی علی الانسان حین من الذَّهر لم یکن شیئاً مذکوراً» (الانسان/۱/۷۶) می‌نویسد: «لَمْ، لم جازمه الفعل است. یُکُنُّ از افعال ناقصه است. شیئاً اسم است، مذکوراً صفت شیئاً است». نیازی به استدلال ندارد که در این جا اسم فعل ناقصه، ضمیر هو است که به کلمه «الانسان» برمی‌گردد و شیئاً خبر آن و مذکوراً صفت شیئاً است. شایان ذکر است که مؤلف محترم ترکیب آیات را نیز به گونه‌ای کامل بیان نمی‌کند. از جمله این که درباره محل اعرابی جمله‌ها غالباً خاموشی می‌گزیند. از باب نمونه در همین آیه مورد بحث درباره اجزاء جمله «لم یکن شیئاً مذکوراً» به شرحی که دیدیم، سخن می‌گوید؛ ولی درباره محل اعرابی آن جمله که علی القاعده برای دانشجو مبهم‌تر و بیانش نیز ضروری‌تر است، خاموش می‌ماند.<sup>۲۰</sup>

۱۰. در صفحه ۱۷ در ترکیب بخش واپسین آیه «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نَطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا» (الانسان/۲/۷۶) می‌نویسد: «جعلنا ماضی معلوم است سمیعاً مفعول اول و بصیراً مفعول ثانی جعلنا است». این مطلب بی‌تردید نادرست است. زیرا در اعراب این بخش از آیه شریفه دو احتمال به نظر می‌رسد: یکی این که ضمیر «ه» مفعول اول جعلنا و سمیعاً مفعول دوم و بصیراً معطوف به آن باشد. دیگر این که ممکن است «جعلنا» در بردارنده معنای «خلقنا» (آفریدیم) باشد. در این صورت ضمیر «ه» مفعول جعلنا و سمیعاً و بصیراً هر دو حال برای مفعول جعلنا خواهند بود.<sup>۲۱</sup>

همچنین در صفحه بعد (ص ۱۸)، همین آیه شریفه را غلط معنا می‌کند و می‌نویسد: «یعنی ما بشر را با آب اندک آفریدیم و مورد آزمایش قرار دادیم تا او را شنوا و بینا قرار دهیم». لغزش مؤلف محترم در این ترجمه یا گزارش، یکی این است که معنای واژه «امشاج» را که جمع مشیج و به معنای آمیخته است<sup>۲۲</sup> از قلم انداخته؛ دیگر این که به این نکته که ابتلاء (آزمایش) فرع بر شنوا و بینا آفریدن انسان می‌باشد، توجه نکرده است. توضیح این که به نظر برخی از مفسران در این آیه تقدیم و تأخیری وجود دارد، به این معنا که خداوند می‌خواهد بگوید: «فجعلناه سمیعاً بصیراً لنبتلیه». یعنی: ما به او ابزار شنیدن و دیدن را بخشیدیم تا بتواند تکالیف و وظایف خود را بشناسد.<sup>۲۳</sup> با توجه به توضیحات بالا به نظر می‌رسد معنای درست آیه چنین باشد: ما آدمی را از چکۀ آبی آمیخته آفریده‌ایم تا او را بیازماییم. از همین رو او را شنوا و بینا ساخته‌ایم.<sup>۲۴</sup>

هنگامی که نگارنده سرگرم پاک‌نویس کردن این نوشته بود، به نظرش آمد خوب است برای اطمینان بیشتر ترجمۀ این آیه را در پاره‌ای از ترجمه‌های قرآن نیز ببیند. از قضا از میان دو سه ترجمه‌ای که از نظر گذشت، ترجمۀ آقای دکتر محمد مهدی فولادوند را موید نظر خویش یافت. بنگرید: «ما انسان را از نطفۀ مختلطی آفریدیم و او را می‌آزماییم (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم».<sup>۲۵</sup>

۱۱. در صفحه ۲۱ در ترکیب آیه شریفه «وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا» (الانسان: ۷) کلمۀ یوماً را مفعول‌فیه (قید زمان) دانسته است. در صورتی که این کلمه در این جا مفعول‌به است.<sup>۲۶</sup> از همین رو این بخش از آیه را چنین ترجمه کرده‌اند: «و از روزی که شر آن همه جا را گرفته است، می‌ترسند».<sup>۲۷</sup>

۱۲. در صفحه ۲۲ در تفسیر آیه «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسْرًا» (الانسان: ۸/۷۶) درباره مرجع ضمیر در «حُبِّهِ» می‌نویسد: «درباره برگشت ضمیر حُبِّهِ دو قول است عده‌ای از مفسرین می‌گویند بالله [به الله] برمی‌گردد در این صورت معنی چنین است آن نیکوکاران را اطعام می‌کنند برای حبّ به خدا یعنی برای علاقه و دوستی که به خدا دارند برای رضای ذات باری تعالی اطعام می‌کنند مرحوم علامۀ طباطبایی می‌فرماید ضمیر حُبِّهِ به طعام برمی‌گردد. یعنی با توجه به اینکه آن طعام مورد علاقه آنان بود در عین علاقه به طعام آنرا به اسیر و یتیم و مسکین دادند ولی قول اول اقرب به صواب است». در این جا با وجودی که بازگشت ضمیر به کلمه «الطعام» آشکار و روشن است، مؤلف محترم عقیده



شاذ را برمی‌گزیند و برای عقیده خود که می‌گوید «قول اول اقرب به صواب است» دلیلی هم عرضه نمی‌دارد. درحالی که عقیده مختار مؤلف را نه ذوق ادبی می‌پسندد و نه قراین خارجی صحه می‌گذارد. در این جا باید افزود: نه تنها مرحوم علامه طباطبایی، بلکه بیشتر مفسران و مترجمان قرآن کریم از جمله معتمدترین مفسر جهان اسلام یعنی مرحوم امین الاسلام طبرسی ضمیر را در حبه به طعام برمی‌گردانند. حتی ابن عباس که کهن‌ترین مفسر قرآن است و او را حبرالامه (دانشمند امت) و ترجمان القرآن (گزارنده قرآن) خوانده‌اند<sup>۲۸</sup>، آیه را به همین گونه معنا می‌کند و می‌گوید: «طعام را درحالی که خود دوستش دارند به مسکین و... می‌خورانند»<sup>۲۹</sup> و این معنا هم با آیه شریفه «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»<sup>۳۰</sup> هماهنگی دارد و هم با حدیث شریف نبوی ﷺ که می‌فرماید: «مأمن مسلم اطعم مسلماً علی جوع الا اطعمه الله من ثمار الجنة ومأمن مسلم کسا اخاه علی عری الا کساه الله من خضر الجنة ومن سقى مسلماً علی ظمأ سقاه الله من الرحیق»<sup>۳۱</sup>. یعنی: «هر مسلمانی که به رغم گرسنگی، مسلمانی را غذا دهد خداوند او را از میوه های بهشت اطعام کند و هر مسلمانی که به رغم برهنگی برادر دینی اش را بپوشاند، خداوند او را از جامه های سبز بهشت بپوشاند و هرکس به رغم تشنگی مسلمانی را سیراب کند، خداوند او را از شراب ناب سیراب گرداند».

افزون بر آن، در آیه بعدی در جمله «انما نُطْعِمُكُمْ لوجه الله» (ما شما را تنها برای خدا اطعام می‌کنیم) این مطلب بیان شده که نیکان برای خدا نه به طمع پاداش، نیازمندان را بر خود مقدم داشته اطعام می‌کنند. بنابراین اگر «حبه» به معنای «حب الله» بود، شاید تکرار این معنا در آیه بعدی ضرورتی نداشت.<sup>۳۲</sup>

۱۳. در صفحه ۲۷ درباره اعراب آیه «وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِأَنْيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا» (الانسان/ ۷۶/ ۱۵) می‌نویسد: «کانت از افعال ناقصه است. قواریر اسم کان!» نیازی به توضیح نیست که اسم کانت ضمیر مونثی است که به «اکواب» برمی‌گردد و «قواریرا» خبر آن است.

آنچه در این یادداشت ها گفته آمد، بخشی از کاستی ها و لغزش های بسیاری است که در این درسنامه به چشم می‌خورد. امیدوار است این نوشته در درجه نخست برای مؤلف محترم و در درجه بعدی متصدیان دانشگاه پیام نور را سودمند افتد. در پایان با توجه به تاریخ هزارساله تفسیر فارسی، برای فراهم آوردن چنین درسنامه هایی که معمولاً با شتاب

نیز همراه است، پیشنهاد می‌کند سوره‌های موردنظر را از یک یا چند تفسیر مهم برگزینند و موارد مبهم و پیچیده آن را در پاورقی مختصراً شرح دهند و آن را در اختیار دانشجویان گذارند. با این کار افزون بر آن که دانشجویان با متون کلاسیک تفسیری آشنا می‌شوند، از خواندن درسنامه‌هایی چنین آشفته هم بی‌نیاز خواهند شد. پیروزی و کامیابی آنان را که در جهت اعتلای سطح دانش و بینش جوانان کشور اسلامی ایران تلاش می‌کنند، از خداوند بزرگ خواستار است. بخت و کرمه.

۱. نک: صص ۱-۵.

۲. برای نمونه نک: صص ۱۲-۱۷.

۳. برای آشنایی با حدومرز عربی در فارسی نک: خرمشاهی، بهاء‌الدین: «روانشناسی نثر»، در سیر بی‌سلوک، چاپ اول، انتشارات معین، تهران، ۱۳۷۰ خورشیدی، صص ۵۲-۵۴.

۴. ابراهیم انیس (و غیره)، المعجم الوسیط، ۲ ج، الطبعة الثانية، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۲ ق/ ۱۹۷۲ م، ذیل ماده تبع.

۵. یاحقی، محمدجعفر و ناصح، محمد مهدی، راهنمای نگارش و ویرایش، چاپ یازدهم، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲ خورشیدی، ص ۶۷.

۶. و نیز نک: ص ۲۳.

۷. در این باره نک: نجفی، ابوالحسن، غلط‌نویسیم (فرهنگ دشواریهای زبان فارسی)، چاپ سوم، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۰ خورشیدی، ذیل مدخل گذاشتن/ گزاردن.

۸. کاتب جلیلی، مصطفی بن عبدالله، کشف‌الغلط عن اسامی الکتب والفنون، ۲ ج، استانبول، ۱۳۶۰ ق/ ۱۹۴۱ م، ۲/ ۱۷۲۶.

۹. الحویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، صححه وعلق علیه السیدهاشم الرسولی المحلاتی، ۵ ج، قم، بی تا، ۴۷۱/۵.

۱۰. همان، ص ۲۴.

۱۱. نک: ص ۲۸.

۱۲. برای دیدن نمونه‌های بیشتر نک: صفحات ۱۵، ۱۹، ۲۷، ۲۸.

۱۳. از باب نمونه نک: صفحات ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۷۲.

۱۴. الذهبی، محمدحسین، التفسیر والمفسرون، ۳ ج، الطبعة الثانية، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۶ هـ/ ۱۹۷۶ م، ۱/ ۳۲۳-۳۲۵.

۱۵. الزرکلی، خیرالدین، الاعلام، ۸ ج، الطبعة السابعة، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۶ م، ۶/ ۱۶۷.

## نقد و معرفی

۱۶. حجتی، سیدمحمدباقر، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، چاپ دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، زمستان ۱۳۶۰ خورشیدی، صص ۲۴۹-۲۵۲.
۱۷. برای آگاهی نک: احمد مختار عمر و عبدالعال سالم مکرم، معجم القراءات القرآنیة، الطبعة الاولى فی ایران، انتشارات أسوه (التابعة لمنظمة الحجج والاقواف والشؤون الخیریة)، ۱۳۱۲/۱۹۹۱ م، الجزء الاول، ص ۵.
۱۸. برای نمونه نک: الطبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تصحیح و تحقیق السیدهاشم الرسول المحلاتی والسید فضل الله الیزدی الطباطبایی، دارالمعرفة، بیروت، الطبعة الثانية، ۱۴۰۸ هـ/ ۱۹۸۸ م، ۹۲/۱؛ ابن خالویه، ابوعبدالله الحسین بن احمد: اعراب ثلاثین سورة من القرآن، تحقیق عبدالرحیم محمود، دارالکتب المصریة، ۱۳۶۰ هـ/ ۱۹۴۱ م، صص ۹-۱۶؛ صافی، محمود: الجدول فی اعراب القرآن وصرفه وبیانه، الطبعة الاولى، دارالرشید، دمشق- بیروت، ۱۴۱۱ هـ/ ۱۹۹۱ م، ۲۱/۱.
۱۹. نک: الطبرسی، مجمع البیان، با همان مشخصات، ۶۲۲/۲.
۲۰. گفتنی است که برخی این جمله را صفت «حین» و در نتیجه محلاً مرفوع می دانند (طبرسی: پیشین، ۶۱۱/۱۰) و برخی دیگر آن را حال برای کلمه «الانسان» دانسته و در نتیجه آن را محلاً منصوب می شمرند (محمود صافی: الجدول، ۱۸۱/۱۵).
۲۱. محمود صافی، پیشین، ۱۸۲/۱۵.
۲۲. الطبرسی، پیشین، ۶۱۰/۱۰.
۲۳. همان، ۶۱۵/۱۰. مقایسه کنید: محمدحسین الطباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، الطبعة الثانية، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۴ هـ/ ۱۹۷۴ م، ۱۲۱/۲۰.
۲۴. باید دانست برخی از مفسران «بتلیه» را- که جمله حالیه و محلاً منصوب است- به معنای «از حالی به حالی درمی آوریم» گرفته اند. روشن است در آن صورت اساساً باید آیه را به گونه ای دیگر معنا کرد. (نک: الطباطبایی، همان جا).
۲۵. فولادوند، محمد مهدی، ترجمه قرآن مجید، ویراستار بهاء الدین خرّمشاهی، چاپ اول، دارالقرآن الکریم، قم، ۱۳۷۳ خورشیدی، ذیل آیه مورد نظر.
۲۶. محمود صافی، پیشین، ۱۸۵/۱۵.
۲۷. آیتی، عبدالمحمد، ترجمه قرآن مجید، چاپ سوم، سروش، تهران، ۱۳۷۱ خورشیدی، ذیل آیه مورد نظر. نیز نک: محمد مهدی فولادوند، ترجمه قرآن مجید، ذیل همان آیه.
۲۸. السیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الثانية، منشورات رضی، ۱۳۶۳ هـ. ش، الجزء الرابع، صص ۲۳۴-۲۳۵.
۲۹. الطبرسی، پیشین، ۶۱۷/۱۰.
۳۰. آل عمران: ۹۲. یعنی: نیکی را در نخواهید یافت تا آنگاه که از آنچه دوست می دارید انفاق کنید. (آیتی، ترجمه قرآن مجید، ذیل آیه مورد نظر).
۳۱. الطبرسی، پیشین، ۶۱۷/۱۰.
۳۲. الطباطبایی، المیزان، ۱۲۶/۲۰.